



TBMM
Kütüphanesi

Yer: **UR 0265**

Yıl: **1882-1883**

Cilt: **1**

Sayı: **1-12**

Kısım:

Kopya:

D.No: **194100246**

تاریخ تأسیسی فی ۵ شعبان المعظم ۱۲۹۹
برنجی سنه نومرو ۱
برنجی جلد

مجموعه آثار

هر شهر عربی بابتدالزنده نشر اولنور مجموعه ادبیه در



مؤسی محمد عارف
۹۲۹

B. I. M.	X
Katüphanesi	
Es. No. :	194100246
Remiz :	U.R. 265

مطبعه خوارزمی - چاپخانه و طبع اولنشد



استانبول

(مهران) مطبعه سی - باب عالی جاده سنده نومرو ۷

۱۲۹۹

— آر باب مطالعه يه —

و مجموعه آثارك — كه مندرجاتي اسكي ويكي بولده يازلمش
اولان آثار نثريه و شعريه نك بزجه اك مقبول و منتخب اولنلرندن
عبارت اوله جقدر — شو قطعه ده اون التي صحيفه دن مركب
و مرتب اولق اوزره آيده بر دفعه جزوء جزوء نشرينه بو
نسخه دن بدأ ايله ابتدار ايلدك .

ادبيات جديده ده اكتساب قوت و مهارت ادبيات عتيقه مزله
توغله محتاج اولديغي و آثار عربيه و فارسيه مطالعه سي ينه
او مقصده خدمت ايده جك و سائلك مهمانلرندن بولنديغي اربابي
نژنده امور مسئله دنذر .

بناء عليه مجموعه آثارك اكر برنجي مقصدي — ادبيات جديده
مراقليسي اولان نورسيدكانك استفاده جديله رينه مدار اوله جق
صورته — آثار اسلاف ايچنده بوله بيله جكي هر درلو نفايس ادبيه نك
نشرينه و ساطندن عبارتذر .

آثار جديده يه كلنجه: يوقاروده بيان اولنديغي وجهله مجموعه
آثارك صحافي بولنده ده اچيق بولنه جق ايسه ده اهميتجه بوايكنجي
درجه در .

آثار عتيقه ادبيه مز | مثلا بوندن برقاج عصر اول يازلمش

اولقله انلردن بو کونکی کونده هیچده استفاده ایدیه مامک ندن
لازم کلسون ؟

اشته او بر قاچ عصر اول یازیلان شیر ایچنده بعضاً اولیه
بدایع ادبه تصادف اولنورکه ظاهر بین اولیان ارباب تمیزه
کوره کرچکدن اثر اطلاقنه شایاندر قیمت و اعتبارلی ایسه هیچ
بروقته نقصان پذیر اولمز !

مجموعه اثارک تعیین ایتدیکی مقصده موافقت واهمیت
مندرجاتی شو برنجی جزوءنک مطالعه سندنده اکلاشیله جغندن
بو بایده تفصیلدن اجتناب ایدلدی مجموعه مزک سلامت طبع
ونفاس مندرجاتجه حد عاجزانه مز داخلنده اوله رق ممکن
اولان مساعینک صرفنده قصور اولنیه جقدر . انجق بو مقوله
اثارک الی ماشا الله دوام ایده بیلمسیچون عمومک رغبت مشوقانه وقدر
شناسانه سته مظهریت دخی لازمدر ومن الله التوفیق

عارف

قطعه

عمری فانیدر آدمک بونده ذکر باقیدی عمری ثانیدر
 ذکر خیره سبب اولان اثار اهل خیرک صوکنده ثانیدر

—

توحید باری - فضولی

آفرین ای صانع تن پرور جان آفرین
 خالق الاشیا اله الخلق رب العالمین
 مبدع آثار قدرت عقد پیوند وجود
 ضابط ارکان فطرت نقشبند ماء وطن
 ای سموم سطوتک تأثیری نیران جخیم
 وی سحاب رحمتک سیرابی فردوس برین
 قدرتک کلزارینه بر سبزه سدر المنتها
 حکمتک شمعینه بر پروانه جبریل امین
 صنعتک ایوانده بر قنديل دور آسمان
 صنعتک دیباجه سندن بر ورق روی زمین
 در که تعظیم و تکریمکده عالم کام جوی
 خرمن احسان والطفکده آدم خوشه چین
 عرصه ادراک فوز و رأفتک دار الامان
 رشته امید فیض رحمتک جبل المتین

خاکدن هر ذره تأیدکله بر جسم لطیف
 آبدن هر قطره توفیقکله بر در ثمین
 اول عیم فیض منعسک که فیض شاملک
 رزق تقسینده قیلز امتیاز کفر و دین
 وادی در ککده در سرکشته فهم تندسیر
 ملک توحیدکده در محصور عقل دور بین
 علم و عرفانکده هر کیم بر یقین بولش ولی
 هیچ شک یوقدر کیم اول ادراکی حصر ایتمز یقین
 اقتضای حکمتک اظهار قدرت قیلغه
 اختلاف طبعله اضدادی ایتمش هم نشین
 حادثات اختلاف دوردن کورمز خلل
 کیمه کیم معموره حفظک اولور حصن حصین
 هیچ کس جرمیله درگاهکدن اولماز نا امید
 سندن استرکام اگر رسوا و کر خلوت نشین
 سنسین اظهار ایلین معشوقه عاشق شوقنی
 عاشقی سنسین قیلان معشوق شوقیله حزین
 نشئه عشقکله در مجنون سرودی دردناک
 پرتو حسنکله در لیلی جمالی نازنین
 پادشاهها اقتضای حکمتک تنبیه ایدوب
 کرچه حور و روضه بی طاعاته قومیشدر رهین
 طاعتک ایلر فضولی طاقت اولدقجه ولی
 حرصله نه روضه رضوان دیلر نه حور عین

حور عین و روضهٔ رضوان هوای نفسدر
نفسدن کچمشدراول سندن رضا ایسترهمین

توحید باری — فیضی هندینک

یا زلی الظهور یا ابدی الخفا
نورك فوق النظر حسنك فوق الثنا
نور توینش کداز حسن تو دانش کسل
فکر تواندیشه گاه کنه توحیر تفرّا
دانش وینش همه کرده رها دررخت
چشم ارسطو نظر عقل فلاطون ذکا
ملت علم ترا هست بفتویٰ قدس
خون تفکر هدر خاک تعقل هبا
ساحت قدر ترا سخرهٔ هنکامه کرد
حرف مشوش دماغ کلک موله نوا
بر درت اندیشه را شحنةٔ غیرت زند
لظمهٔ حیرت بروی سیلیٰ جهل ازقفا
راه کمال ترا حرف و نقطریک دشت
عالم علم ترا شهر سخن روستا
غیرخیال محال نیست که بر بام جد
سلم کلکم دهد ناطقه را ارتقا
هست تراوش کنان خون دل از دیدهام

بس که دلم ریش کرد کاوش چون و چرا
 شاهد عرفان تست از همه کس بی نیاز
 کوهه دلهای بسوز کوهه جایش را
 پای نه تا سرکنم این ره دانا فریب
 زهره نه تا بوکنم این می دانش زدا
 لوحه تقدیس تو پاک زرشخ قلم
 درخور اکسیرنی جوهر اقلیمیا
 نکته توحید توانچه پسندایدت
 عقل نکیرد فرو کشف نیاید فرا
 حرف شنا ساینست سفسطه پیش نیست
 غیر نوایی نزد فلسفی بی نوا
 علم توانجا که شد پرده نشین بطون
 نیست مطالب درست نیست دلائل رسا
 شهر جلال ترا طالب بس کوچه کرد
 این نظر پیش بین وین خرد پیشوا
 عقل کل از درك اگر لاف زندی سزد
 سلسله دار جنون ساکن دار الشفا
 مکتب فضل ترانست بحر راستی
 لوح زبانا قلم دست ادب را عصا
 دانش وینش بهم يك پیک آمیختن
 ابجد عشق تراهست نخستین هجا
 آنچه طرازد زبان و آنچه نکارد قلم

انهمه حرف دغل وینهمه نقش دغا
 عجز بدرگاه تونا صیه سبای غرور
 فقر باقبال تو حوصله سوز غنا
 درره ادراک تو مانده معطل ز کار
 جله عقول و نفوس جله حواس وقوا
 فرقه اشراقیان در غمت آشفته سر
 زمره مشایبان در رهت افکار پا
 نیست دماغی نهی از سر سودای تو
 مغز فلاطون بسوخت زین تفماخولیا
 هودج قدرت بلند از حکم بو علی
 محمل و صفت برون از نکت بو العلا
 راز تودر نامه نیست حرف تودر خامه نی
 قید دلست این نجات درد سرست این شفا
 منزل قدس ترا یکطرف از شاهراه
 قافله کیف و کم محمل این وه تی
 منطقی اندر رهت مانده در اینجا و سلب
 بحث قضایای او ممتنع الانقضا
 حرف یقین تونیست در ورق قیل و قال
 نصر محقق کدام قنر مشکک کجا
 مبتدی و منتهی کرم هوایت ولی
 مبتدیان هرزه کرد منتهیان ژاژ خا
 عقل درین گفت کوفکر درین جست وجو

قد سمع القهقهه قدر جمع القهقرا
دشت طلب پر سراب ريك هوادل نشین
غول هوس را هزن افعی غم جان کزا
تیز تکان رعت ناصیه سوز ادب
شیر سکان درت سلسله بند وفا
فضل تواز مفلسان داده بچون من خسی
طبع جوا هر فشان عقل خزاین کشا
باد عنایت دمید فیض تو بر من که شد
عصمتی فکرتم حامله نکسته را
از پی بزم حضور فیض تو شد بر لبم
نخله سای نفس زمزمه سنج نوا
کشته بافضال تو عالم امید را
همت من آسمان صدق خط استوا
سایه چوبی ذات نیست جلوه پذیر ظهور
عمر بسرمی برم در قدم پادشا
اه چه سازم که هست مانع نظاره ات
چشم خرد را سبیل دیده جاترا عمی
بر دراجلال تو نیست بجز حرف عجز
از سختم میکنند آنچه بگفتن کرا
سینه علم مرا شدت ضیق النفس
پای دلیل مرا علت عرق النسا
کره طیبم شوی چاره من مشکل است

دل متخفق نفس تن متعفن هوا
 ريك روان تنم ملك نظر راغب ار
 باد سموم دم عالم جانرا وبا
 بی جگری همچومن کی رسد انجا که شد
 غیرت تو دشنه زن برجکر اولیا
 لطف تو خواهم شدن تنقیه بخش دماغ
 ورنه شود عاقبت قطرب من مانیا
 در نظرم هر که شد از تو حقیقت نگاه
 نیست تمایل کون جز صور سمیا
 نور پرست ترا برق نظر چرخ سوز
 خاك نشین ترا کنکر دل عرش سا
 خلوت سر ترا پردگیان حرم
 عفتیان ادب عصمتیان حیا
 در طلبت سو بسو برهنه کردان راه
 مهر مکل کلاه چرخ مرقع قبا
 فانی مطلق شدن در تو کالی بقاست
 غیر بقادر بقا نیست فنا
 ذوق فنا پرده است در نظر امتیاز
 منبع کوکر دزد چشمه اب بقا
 هم زسواد بصر هم زسویدای دل
 رو خط بطلان بکش بر رقم ماسوا
 از خط کثرت گذر نقطه وحدت بین

آری آری زخبط نقطه بود منتهای
 نیست درون و بیرون بی تو و کر بنکریم
 هم تو ظهور و بطون هم تو خلا و ملا
 بر در ابداع تو لرزه کنان کام زن
 کار کران قدر کار کنان قضا
 سطر بقارا تویی اول و آخر ولی
 اول بی ابتدا آخر بی انتها
 نفس کل از عقل کل طبع کل از نفس کل
 از بی ایجاد کرد قدرت تواقضا
 بر هنه با کرد را دره اجلال تو
 موزه کیمینت نیست جز دهن از دها
 چرخ بنای شکرف بر در ابداع تست
 عقل نبو شد نظر زین رصد کبریا
 جنک افق را بود صنع تو مضراب زن
 دهر ازین نغمه پرکوش شنیدن کرا
 خواسته عدلت بنور نظم جهان وجود
 داده بخورشید و ماه ملک صباح و مسا
 شام و سحر یافته از تو فروغ دگر
 وجهک شمس الضحی نورک بدرالد جا
 ثابت و سیاره راهم بشب و هم بروز
 از غضبت انخساف وز کرمت انجلا
 آمده بر در کھت قدر حقیران فزون

هر زده قدر از زمین هست فروتر سها
 کرز عنا صر برم ورز موالید نام
 صنع تو کرد اختراع بر حسب مقتضی
 صنع تو معمار کون گشته بصد اختراع
 قصر تن ادمی کرده بنا در بنا
 از کرمت لایزال در نظرت متصل
 صبح مرا احترا شام مرا احتلا
 زورقهٔ قالبم رانده بدریای ژرف
 کرده نظر دیده بان ساخته دل نا خودا
 بستی تأیید خود از پی هم کن که هست
 با همه سنکین دلی قصر تنم زیر پا
 از تو بود جانفزا از تو بود روح بخش
 شعلهٔ عهد شباب جلوهٔ مهد صبی
 قابلهٔ فیض تونه مه کامل ز خون
 در رحم امهات داده جنین را غدا
 باغ شنای ترا طایر ذی بال عقل
 بلبل رانکین سرود طوطی شیرین ادا
 با غنچهٔ روح را این نفس تندرو
 از تو سموم و حرور از تو دهور و صبا
 هم تو هویدا کنی ظلمت و نور از بشر
 هم تو بیدار کنی زهر و نبات از کیا
 حکمت ربانیت خواسته از بهر خلق

سیفی عریان صیف دلق شتایی شتا
 از زپی تصویر باغ فیض تو انگیخته
 سسره زنگار ریز لاله شکر فسا
 هر کلی از کلشنت یافته رنکی ذکر
 خنده کل وزعفران کربه خونین خنا
 از مدد فیض تو در رحم اب و کل
 دانه شود چون جنین صاحب نشوونما
 در تو همه کالئوی مندرج فی الثمر
 در تو همه کالثر مندمج فی التوا
 عالم جز و کلی واقف علم و عمل
 حاکم رد و قبول صاحب منع و عطا
 خانه نداری ولی از تو همه خانه پر
 جای نداری ولی از تو تهی نیست جا
 پیش بزرگی تو خرد بزرگان همه
 چرخ براه تو خاک شاه بکویت کدا
 ای زازل تا بد عشوده جلوه کر
 با همه غنچ و دلال با همه مجدوبها
 هر ده هزار آینه داشته در پیش روی
 کرده طلب انکهی هر دو جهان رونما
 کرم روان رخت بر سر هر نیم کام
 رفته خطر بر خطر دیده بلا بر بلا
 حوصله کو دیده را تا نکرد یک نظر

ساحت قدر و جلال موکب عز و علا
 عشق تو پیکانه کش ناز تو بیکانه خو
 زخم تو مرهم فکن درد تو مرد آزما
 سبزه صحرای تو زهرده تشنه کرد
 موجه دریای تو لطمه زن آشنا
 شادم اگر می زنی تیغ تغافل که هست
 کشته عشق ترا عمر ابد خون بها
 کر همه تلخم دهی کی کنم ابرو ترش
 از پی صفرای من لطف تو سقمونیا
 ظلك نورالعیون قربك اولی النعم
 همك ام اللهم و صلك اصل المناسا
 سینه پراکنده ام از جرات شغب
 جهره خراشیده ام از عبرات البکا
 در کف اندیشه ات از دل خویشم بتنک
 کی شودم کی شود این کره از سینه وا
 جاذبه دردلم نه که کم از سنک نیست
 ای بسنکی دهی جاذبه آهن ربا
 خواهش خود در تو کم کرده رسیدم که کرد
 کام دل عاشقان ترك همه کامها
 من که امید قرب و هجه خیالست خام
 پس که ینم زدور بار که اعتلا
 ماهمه امید وار جود تو امید بخش

ماهمه حاجت طلب لطف تو حاجت روا
 نور تو در هر طرف پهن فککنده سماط
 ازدم صبح وجود دیده من ناشنا
 وعده دیدار خود میدهی وکی دهد
 عاشق بی صبرودل دل بلعل وعسی
 نور تو پیدا ولی کرده سراسیمه کرد
 چشم مرا روزشب هم بخروهم عشا
 دیده کشایم ولی ناز تو بر روی حسن
 بسته تن بر تن مانده غطا بر غطا
 نور تو گردد بید از دل ما حاکیمان
 عکس پذیرد اکراینه بی جلا
 تیر قضای ترا کش هدف از جان ماست
 دیده ندارد کدر سینه نیارد ابا
 عاشق مست تراهست ستایش ستم
 خسته درد ترا هست عنایت عنا
 از همه ازاده ام تا بتو ام پای بند
 از همه بیکانه ام تا بتو ام اشنا
 درره اجلال تو سالک دریا نورد
 مجمع بحرین عشق یافته خوف ورجا
 کرچه ترانیدست جادردل من جای تست
 عرشك جوف القوآد ارضك فوق السما
 چند شود در غمت از مره خونابه ریز

زهره من اب شد بر سر این ماجرا
دور فکن از دلم و زدل من دور به
هر چه نه شوق و شغف هر چه نه عشق و ولا
صید محبت منم از رویم بس همین
کز غم فترک شوق باز نکردن جدا
کرم روم در رهت می نپذیرد ولی
چشمه سیاب شوق از تف دل انطفا
ذره از نور خود کحل جواهر بخش
و که پذیرد اذان دیده جام ضیا
دیده سر را اگر سرمه بخشد فروغ
کوری دل را چه سود مکحله توتیا
رد و قبول جهان داشتم و عشق تو
از ورق من سترد صورت مدح و هجا
کز تو آبد غمی از دل غم پرورم
موی بمویم کشد زمزمه مرجبا
محفل ذوق ترا بهر صبحی کشان
نغمه سریع النشاط باده وسیع الا نا
در شب تاریک غم کرده بدرماندگی
خاک نشین حرم بر کرمات امکا
کرسته چشمان خرس یافته از جود تو
در کلوی ارزو لقمه خوان ارتضا
حاجب درگاه تو منع نداند که چیست

هر که رود کو برو هر که رسد کو بیا
 بزم ترا ساقیم مابد و قرا به می
 روی ترا عاشقم مابد و عالم کوا
 فیض تونسین خرص برده زنون نوال
 جود تو سوهان بخل کرده زسین سخا
 تا بتو کشتم غنی در نظر همتم
 حکم رمادورمدا یافته سیم و طلا
 آنکه تو افراختی بر سر اقبال او
 چتر سعادت کشاد سایه بال هما
 و آنکه تو انداختی از نظر رحمت
 بوم صفت شد بدهر تاج سر اشقیا
 داشت سلیمان بخود نام تو نقش نکین
 ورنه چه بندد پری آصف بن برحیا
 مانده معلق زنان چیست سپهر کبود
 بختی قدر ترا ریخته روین درا
 کرم روان رخت در شب تاریک جهل
 راه بجایی برند زین جرس بی صدا
 پای رسیدن نه لیک جور تو انداخته
 بر سر این هفت خوان غلغلۃ الصلا
 این همه تاکی بود بر سر خوان هوس
 معده امید من هیضه کش امتلا
 نبض شناسان همه مانده بسوء المزاج

تابع امر تو درد بنده حکمت دوا
 ای تو بهر جا ظهور کرده بنام دیگر
 هم عربی را آله هم عجمی را خدا
 نیست بجز افتاب آنکه همی خوانمش
 نیرو بیضا و یوح شارق و شمس وزکا
 راه نمایان غیب ازدو طرف نعره زن
 فاعترفوا بالضللال و اتبعوا بالهدا
 از تو همه کارها یافته صوب صواب
 لیک تعلق بما داده خطاب و خطا
 بزقدمان رهت منحرف از قبله گاه
 کلو پرست ختن شیر پرست خطا
 مغیبه دیر تو بر سر بازیچه
 فرش خرابات کرد خرقة صد پارسا
 هر که ترا زیر دل می طلبد هم براو
 بخیه دلش کند خنده دندان نما
 حضرت قدس ترانست نظر در لباس
 خواه منقش پرند خواه مرقع عبا
 آبله پای ان یکی باد بدست این دگر
 عاشق صحرا نورد عابد خلوت سرا
 نیست سرم در سجود پیش درت منحنی
 کز تن عاشق کند هر سرمو اختا
 سر بزمین درت بردن و برداشتن

نی بطریقت درست فی بحقیقت روا
 نور تو بیرون بود از تنق سنک و کل
 کعبه بود بی فروغ مروه بود بی صفا
 سجده بهر سو برم قبله تویی غیر نه
 کعبه و بطحا یکست باجرم ایلیا
 یکسر موگر شدی دین بمحاسن درست
 کوس ولایت زدی تیس طویل اللعا
 شستن قالب اکر قلب زدا امدی
 مردم ابی شدی پیش رو اصفیا
 بر لب دریای قدس تانکشد جلد تن
 صعب ده ارد جومن غسل طریقت بجا
 سجد و سجاده رانست درین قبله راه
 این همه ریوست ورنک ان همه روی ریا
 طاعت ما تا بچند بهر نعیم بهشت
 بنده نه با خواجه کرد این همه بیع و شرا
 بنده کی من دروغ زنده کی من و بال
 جز مرضات ترا کمر بکنم ابتغا
 بادل بی دست پاخال نشین درت
 بر کف دست آسمان زیر قدم بوریا
 از سر و او وجود تا خط میم عدم
 دائرة مرتسم کرده ز پرکار لا
 آنکه بیادت گذشت رقص کنان زیر خالک

کنج خدبهر اوست قصر فیج الفضا
 کره کوی ترا خط جبین قد هلاک
 سالك راه ترا نقش نکین قد نجا
 نام مسلمانیم ازورقت دور باد
 تن بحرم معسکف دل بضم مبتلا
 عاجز و درمانده ام بر دل من میکنند
 نفس ستم بر ستم خرصن جفا بر جفا
 بر دل افسرده ام حیفکه کردم جنین
 مشعل قد و سیان کشته باد هوا
 بر من و بر حال من وای که این نفس شوم
 میرودم ناروا میسزدم ناسزا
 نفس قوی دشمنست ورنه بزور بزد
 فرق نکردم ز تیغ تا ورق کند نا
 تقویتی تا شود روز نبرد هوس
 همت ترکانه ام قلب شکاف و غا
 کفر طریقت مراست زان بخودم در مصاف
 در بکشم خویش را مردم مرد غزا
 جند دل من بود شیفته مهوشان
 حیف سلیمان من بایران سبا
 داعیه این وان از دل من دور کن
 نیست جز این ملتس نیست جز این مدعا
 مفتقرم مفتقر کرده بتو افتقار

ملجیم ملجی برده بشو التجا
 تا مکر از نور تو بدر شوم بر سپهر
 میطلبم از جهان همچو هلال ازوا
 هست امیدم قوی از تو که یابم بفضل
 دردم خواب اجل خاك درت انكا
 زاویه تنكنا باتو مرا لامكان
 بادیه لامكان بی تو مرا تنكنا
 تشنه فیض توام ابر عنایت یار
 دجله بغداد کن بادیه کربلا
 بادل خالی زغیر در طلبت امدم
 کرچه بگوید محال فلسفی ماخلا
 کرچه نیاری ستاند آنچه عطا کرده
 بازستان یکنفس هستی ماراز ما
 از نو کتابی بیاست علم نبوت درو
 فاتحه آن صفی خاتمه اش مصطفی
 جنبش پرکار صنع شد زایل تا ابد
 زین دوفرهم رسید دایره انبیا
 نور تو پست و بلند کرده احاطه همه
 خواه بکوه احد خواه بغار حرا
 راست روان رهش در ظلمات طلب
 رفته قدم بر قدم بر نهج اهتدا
 حرمن اصحاب شید چون نشود سوخته

برق زنان ذو الفقار در کمر مر تضا
از نظر ما گذشت و ز بصر ما نهفت
بسده بلندی گرفت کوکبه اصطفا
گریه کن ای همنفس بر من و بر حال من
زنده دلان داشتند مرده دلان را عزا
فیضیم و فیضیم شرم ازین نام باد
گر همه فیض تو کرده بنام اکتفا
گر بشرف نیستم لاله باغ عراق
لیک بصرای هند کم نیم از هند با
خلوت عشق تراهد هدیه نام کوی
روضه حد ترا ببلبل دستان سرا
همت بی اب رو رونق نظم ببرد
دور کن از مغز من دانش نادان ستا
عفو تو انجاده هست بادل الوده جرم
جئت ضرر یعالدیک قلت مضي مامضا
خاتمه کار من هم بهدایت رسان
چون تو خود آموختی فاتحه اهد نا
بر سر آتم دگرکز سر بیچاره کی
نالہ کنسان درد دل ختم کم بر دعا
من که و حرف دعا کرا دیم دور باد
علمک فی کل شی مشتمل حسینا

(نعت شریف نبوی علیہ الصلوٰات والسلام)

افتاب صبح ماوحی حیب کبریا
 ماهتاب شام او ادنی حیب کبریا
 جوهر کل تاب سوز مهرینک پروانه سی
 شمع بزم لیلۃ الاسرا حیب کبریا
 عقل اول قید بند عشقنک دیوانه سی
 نازنین حضرت مولا حیب کبریا
 والضحی وصف کلی واللیل شرح سنبل
 باغ یسن روضه طه حیب کبریا
 بلبل لولاک ذاتی لی مع الله لانه سی
 بزم قر به طوطی کویا حیب کبریا
 صدق وعدل و حلم و علم ذاتیه مظہر اولوب
 و یردی چارار کانه فرحقا حیب کبریا
 چار یار با صفا درہمدم کاشاہ سی
 صاحب المعراج مولانا حیب کبریا
 بروی اقبالنک ماہ فلک حسرت کشی
 بدر تابان جہان ارا حیب کبریا
 بزمکاه ساغر عشق دل شوریدکان
 نشہ بخش عاشق شیدا حیب کبریا
 قلب عارف در شراب شوقنک خمخانہ سی
 سینہ چاک هر دل دانا حیب کبریا

کاسه انعامتک شاه و کدا دلشنه سی
 مست عشق خضرا یله عیسی حبیب کبریا
 جویار چودینک ماه منور کوزه سی
 تشنه سی دنیا و مافیها حبیب کبریا
 مهر انور چشمه سار لطفنک پیمانه سی
 فیض بخش عالم بالا حبیب کبریا
 عرش جاه قدرینک اوج اشیان رفعتی
 خسرو کرسی استغنا حبیب کبریا
 کنج عرفان و کمالک کوهر یکدانه سی
 بحر رازه لؤلؤ لالا حبیب کبریا
 خلعت ارای لعمرك تاجدار اصطفای
 فخر دنیا مقعر عقبا حبیب کبریا
 تختگاه عرش اعلا مستند شاهانه سی
 زیب صدر یثرب و بطحا حبیب کبریا
 کحل مازاغ البصر مخصوص چشم الکحلی
 خاکبایی سرمه حورا حبیب کبریا
 مست سرگرم معاصیدر بوکون شیدا نظم
 ایلله شفقت مکر فردا حبیب کبریا
 اوهرم معنور اوله اوضاع کستخانه سی
 باقیه نقصان نظیمه یا حبیب کبریا

جنتمکان قانونی سلطان سلیمان خان طاب ثراه
حضر تلی حقنده باقینک مرثیه هفت بندیدر
(مرثیه)

ای پای بند دامکه قید نام ونسک
تاکی هوای مشغله دهر بی درنک
آک اول کونیکه اخر اولور نو بهار
برک خزانه دونسه کرک روی لاله رنگ
آخر مکانک اولسه کرک جرعه کبی خالک
دوران الندن ارسنه کرک جام عیشه سنک
انسان او در که اینده وش قلبی صاف اوله
سینکده نیلر ادم ایسه کینه پلنک
عبرت کوزنده نیجه به دک غفلت او یقوسی
یتیمی ساکه واقعه شاه شیر جنک
اول شهنواز ملک سعادتکه رخشته
جولان دفته عرصه عالم کلوردی تنک
باش اکی آب تیغنه کفار اتکروس
شمشیر جوهریته پسند ایلدی فرنک
بوزیره قویدی لطف ایله کلبرک ترکی
صندوقه صالیدی حازن دوران کهرکی
حقا که زیب وزینت اقبال وجاه ایدی
شاه سکندر افسر ودارا سپاه ایدی

کردون ایانی توزینه ایلردی سرفرو
 دنیایه خاك بارکهی سجده گاه ایدی
 کتر کدایی آزعطاسی قیلوردی بای
 بر لطفی چوق مروتی چوق پادشاه ایدی
 خاك جناب حضرتی درگاه دولتی
 فضل و بلاغت اهلنه امید گاه ایدی
 حکم قضایه ویردی رضا اگر چه کیم
 شاه قضا توان و قدر دستگاه ایدی
 کردون دونه زار و زبون اولدی صانع کز
 مقصودی ترک جاهله قرب اله ایدی
 جاه و جهاتی کوزلریمز کورمه نوله
 روشن جالی عالمه خورشید و ماه ایدی
 خورشیده باقسه کوزلری خلقک طولاکلور
 زیرا کورنجه خاطره اول ملهقا کلور
 دو کسون سخاب قدین آکوب قطره قطره قان
 انسون نهال نارینی نخل وارغوان
 بواجیلرله چشم نجوم اولسون اشکبار
 افاقی طوتسون اتش دلدن چیقان دخان
 قیلسون کبود جامه لرین اسمان سیاه
 کیسون لباس ماتم شاهی بتون جهان
 یاقسون درون سیننه انس و پریده داغ
 نار فراق شاه سلیمان کامران

قیلدی فراز کنکره عرشی آشیان
 لایق دکلدی شاننه حقابو خاکدان
 مرغ روانی کوکلره ایردی هماکی
 قالدی حضیض خاکده برایکی استخوان
 چابک سوار عرصه کون و مکان ایدی
 اقبال و دولت اولشیدی آکه همعنان
 سرکشک ایتدی توسن بخت ستیزه کار
 دوشدی زمینه سایه الطاف کردکار
 اولسون غمنده بنجلین زار و بی قرار
 افاقی کرسون اغلیه رق ابر نو بهار
 سنبللرین ماتم ایدوب جوزسون اغلسون
 دامانه دوکسون اشک روان کوهسار
 طوتسون جهانی ناله مرغان صبح دم
 کللر یولنسون اه و فغان ایلسون هزار
 آلدقجه بوی لطفنی دردیله لاله وش
 ایتسون درون نافه مسک تاتاری نار
 کل حسرتکله یوللره طوتسون قولاغنی
 زکس کی قیامته دک چکسون انتظار
 دریالر ایتسه عالمی اشک کوهر نثار
 کلز وجوده سنجلین درشا هوار
 ای دل بودمده سن سک اولان بکا هم نفس
 کل نای کی ایکلشم باری زار زار

اهنك اه و ناله‌زی ایدلم بلسد
 اصحاب دردی جوشه کتورسون بوهفت بند
 کون طوغدی شاه‌عالم او یانمزی خوابدن
 قیلر می جلوه کردش کردون جنابدن
 یوللرده قالدی کوزلریمز کلمدی خبر
 حال جنساب سده دولت مابدن
 رنگ عذارى کتدی یاتور کندی خشک لب
 شول کل کبی که آبرو دوشوبدر کلابدن
 گاه حجاب ابره کیرر خسروا فلک
 یاد ایلد کجه لطفنی ترلر حجابدن
 طفل سرشکی یولره کچسون دعام اودر
 هر کیم غمکدن اغلیه شیخ وشابدن
 یانسون یاقلسون آتش هجرکه افتاب
 دردکله قاره چولره کیرسون حجابدن
 یاد ایلسون هنرلرینی قانلر اغلسون
 تیغک بو نیجه قاره به باتسون قرابدن
 درد غمکله چاک کریسان ایدوب قلم
 پیراهننی پاره لسون غصه دن علم
 تیغک ایچوردی دشمنه زحم زیانلری
 بحث ایتمز اولدی کیمسه کسلدی زیانلری
 کوردی نهال سروسرافراز نیره کی
 سرکشک ادین آکدی بردخی بانلری

هر قنده باصسه پای سمندك نثار ایچون
 خانلر یولنده جله روان ایتدی جانلری
 دشت قناده مرغ هو اطور میوب قونان
 تیغك خدا یولنده سبیل ایتدی قانلری
 شمشیر کبی روی زمینه طرف طرف
 صالدك دمر قوشاقلی جهان پهلوانلری
 الدك هزار میکده بی مسجد ایلدك
 ناقوس یرلرنده اوقوتدك اذانلری
 اخر چالندی کوس رحیل ایتدك ارتحال
 اول قوناغك اولدی جنان بوستانلری
 منت خدایه ایکی جهانده قیلوب سعید
 نام شریفك ایلدی هم غازی هم شهید
 باقی جمال پادشه دلپذیری کور
 مرآت صنع حضرت حی قدیری کور
 پیر عزیز مصر وجود ایتدی ارتحال
 میر جوان چابك یوسف نظیری کور
 کون طوغدی شمدی غایته ایردی سپیده دم
 رخسار پاك خسرو روشن ضمیری کور
 بهرام وقتی کوره یتوردی بو صیدگاه
 وار ایشکنده خدمت شاه اردشیری کور
 برباد قیلدی تخت سلیمانی روزگار
 سلطان سلیم خان سکندر سریری کور

واردی پلنک کوه و غا خواب راحت
 کهسار کبریا ده طوران زره شیری کور
 جولانه کیتدی روضه یه طاوس باغ قدس
 بر همای اوج سعادت مسیری کور
 اقبال و بخت خیر و افاق مستدام
 روح روان شاهه تحیات و سلام

احد پاشانک

بی دلم دلستاندن ایرلدم	اه ارام جانندن ایرلدم
ایشیکی حسرتیله خالک اولسهم	یریدر کاسامانندن ایرلدم
نوله اولکر کبی اینرسه باشم	مه نامهربانندن ایرلدم
کی کبی دکرده سرکردان	کرهرم بادبانندن ایرلدم
نوله مجمر کبی ینارسه ایچم	بزم شاه جهانندن ایرلدم
بنده احد کبی غریم کیم	خانه دن خاتمانندن ایرلدم

ترجهٔ حال — فضولی

فضولی بغدادیدر. اولجانیده اولان شعرانک پیری واستادیدر.

ولایه بغداد و دیار بکر ظرفاسنک نشیده‌لری انک انشادیدر .
 و مرسل و مسلسل روایت ایتدکری انک اسنادیدر . فی الحقیقه
 کوکلی عسکر عشق خراب ابادیدر انکچون خاکسار کوی
 فنا اولوب معموره سرو ساماندن ابی دوشدیکنه و شعرای آتش
 انکیز اولدیغنه هوای عشق بادیدر سلطان مشرقین و خاقان
 حافقین مرحوم سلطان سلیمان بغدادده شرفنزل بیوروب
 جوی دجلوی دجله و فرات سکر مایه لعابیله رشک اب حیات
 و حوالی دار السلام بغداد خیام ظفر ختامیله غیرت جنات اولدوقده
 فضولی رکاب پادشاهی به و مجلس ابراهیم پاشای وزارت پناهی به
 قصیده‌لر و یروب قادری افندی به دخی قصیده و یروب اول دخی
 پادشاهه پاشایه تربیله ایدوب ادرارات پادشاهیدن ارتفاع ولایه
 بغداددن سدر مق بلکه سعت معیشت اوله جق راتبه مرتبه
 تعیین اولمشدر .

اول دم بودمدر که احوال معاشی مهیا و اسباب انتعاشی
 مهندار فراغ بال و رفاه حال ایله نظم اشعاره و تدوین ایسات
 بلاغت شعاره مداومدر اشعاری رصین و محکم و نظمی متین
 مبرمدر . غزلیاتی عشق انکیز قصائدی مخیل و مصنوع
 و دردمیزدر .

مثنویده دخی لایلا و مجنونی واردر . هر سوزی سوزده بر
 شمع تابدار و هر نقطه‌سی آتش شوقدن بر اخگر پرشراردر .
 خصوصاً نعت رسولده اولان قصیده‌سی مصنوع و مخیل

وصنایع بدیعہ نك اكثرى ايله مكمل وافر بلاغتله مكللدر
الى الان هنوز وفاتى شايع اولماشدر معلوم دكلدر كه يا واقع و يا
غير واقعدر .
(انها)

(عاشق چلبى تذكرهسى)

عاشق چلبى فضولينك حيات وممانه دار او وقتلر بر
شايعه اولمديغنى ياز يورسه ده بز بوكون مشار اليه چوقدن
حديقه جنته واصل اولمشدرديه ييلرز .

بونكله برابر اثار عاليه باقيه سنى عمر ثابيسى اعتبار ايدرك
(فضولى الى الان بر حياتدر) ديسه كده نايجاميدر ؟

عارف